



تأثیر رقابت روسیه و آمریکا بر امنیت افغانستان (از ۲۰۰۳ تا

(۲۰۲۱)

مصطفی عاقلی^۱، قاسم یوسف‌زهی^۲، ماندانا تیشه‌یار^۳

This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

افغانستان از ۲۰۰۱-۲۰۲۱ یک تجربه‌ی تازه‌ی دولت‌سازی را تجربه کرد. در این دوران حکومت افغانستان با شرکای بین‌المللی و عمدتاً غربی خود کوشید که یک دولت لیبرالی در افغانستان روی کار آورد. با این‌که از ۲۰۰۱-۲۰۰۳ امیدهای زیادی برای شکل‌گیری یک دولت مدرن وجود داشت، مگر از ۲۰۰۳ آهسته آهسته ناامیدی به کارایی دولت نمایان شد؛ به این دلیل که از ۲۰۰۳ بدین‌سو، ناامنی شدت می‌گرفت. برخی دلیل ناامنی را ناتوانی رهبران سیاسی در مدیریت کشور دانسته‌اند؛ برخی بر نقش منفی همسایگان انگشت گذاشته‌اند؛ و برخی دیگر نیز از بازی بزرگ سخن گفته‌اند. هدف مقاله‌ی کنونی تبیین این مسئله است. از این‌رو، پرسش اصلی در این پژوهش آن است که رقابت روسیه و آمریکا در سه بعد سیاسی، نظامی-امنیتی و اقتصادی چگونه بر امنیت افغانستان تأثیر گذاشته است؟ فرضیه‌ی پژوهش این است که این دو قدرت با توجه به موارد اختلاف بر سر حضور آمریکا در افغانستان، مسالهی طالبان و صلح افغانستان، انتقال انرژی از مسیر افغانستان و دموکراسی‌سازی امریکایی، سیاست تقابلی را در افغانستان دنبال کرده‌اند که منجر به کاهش امنیت در افغانستان شده است. این مقاله با روش کیفی، با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای به این نتیجه دست یافته است که رقابت روسیه و آمریکا در افغانستان در سه زمینه‌ی یادشده سبب شده است که هردو کشور به دنبال موازنه‌سازی و تحدید نفوذ یک‌دیگر برآمده و بازی پیچیده‌ی چندسطحی را در افغانستان دنبال نمایند. این موضوع امنیت نسبی کشور را صدمه زده و گفت‌وگوهای

^۱ گروه روزنامه‌نگاری، دانشکده ژورنالیزم و علوم ارتباطات، دانشگاه رنا، نویسنده مسئول، ایمیل:

mustafa_aqeli@hotmail.com

^۲ گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

^۳ عضو هیئت علمی گروه مطالعات منطقه‌ای موسسه آموزش عالی بیمه اکو، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

صلح را بی نتیجه ساخته است. چرا که همسویی منافع گروه‌های داخلی (چه احزاب سیاسی، چه بخشی از دولت و چه طالبان) با این دو کشور، زمینه‌ساز پیچیده شدن سیاست‌گذاری امنیتی و اقدام برای تامین امنیت شده است.

کلید واژگان: رئالیسم ساختاری، موازنه قدرت، سد نفوذ، امنیت، روسیه، امریکا، طالبان، افغانستان

مقدمه

نامنی افغانستان برآمده از عوامل گوناگون سیاسی، نظامی - امنیتی، اقتصادی و اجتماعی است. افزون بر آن که امنیت این کشور ابعاد چندگانه دارد، از لایه‌های متفاوت و گاهی هم‌پوشان نیز متأثر می‌شود. این لایه‌ها فردی، اجتماعی، دولتی، منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و جهانی هستند. برای نمونه، نامنی در لایه‌ی فردی، ناداری و ناتوانی است؛ در لایه‌ی اجتماعی، تهدیدات ارزشی مانند مذهب، تبار، زبان و جنسیت است؛ در لایه‌ی دولتی، بیگانی حکومت از مردم و اقدامات ضد ملی حکومت علیه مردم خود است؛ در لایه‌ی منطقه‌ای، رقابت قدرت‌هایی مانند ایران - سعودی در غرب و هند - پاکستان در جنوب است؛ در لایه‌ی فرامنطقه‌ای، رقابت هند - چین در جنوب شرق و شمال شرق و رقابت چین - روسیه در شمال می‌باشد؛ در لایه‌ی جهانی، رقابت روسیه - امریکا و چین - امریکا مهم‌ترین عوامل اثرگذار هستند.

شاخص‌های زیای نامنی افغانستان تعریف می‌کنند: در بعد سیاسی امنیت، این کشور نتوانسته است پنج بحران سیاسی را پشت سر بگذارد. این بحران‌ها عبارت‌اند از: بحران هویت (بعد اجتماعی - سیاسی امنیت)، بحران مشروعیت (بعد حکومتی امنیت)، بعد مشارکت (بعد مردمی امنیت)، بحران توزیع (بعد ساختاری و تولیدی امنیت)، بحران نفوذ (بعد حکومتی - مردمی امنیت). وجود هر یک از این بحران‌های سیاسی، نشان‌دهنده‌ی توسعه‌نیافتگی و به تبع آن، نامنی و بی‌ثباتی در این کشورند

(فرجاد، ۱۳۹۹: ۹-۱۰). چرا که وجود این بحران‌ها، نگرانی و حس تهدید را در درون دولت به وجود آورده و زمینه‌ی بی‌نظمی را در کشور فراهم کرده‌اند.

در بعد نظامی امنیت، نیز می‌توان به مداخله‌ی قدرت‌های همسایه، نفوذ استخبارات کشورهای منطقه در ساختار حزبی افغانستان، جنگ طالبان و ارتباط آن‌ها با گروه‌های تروریستی دیگر، مانند القاعده و داعش، حمله پاکستان به ولایات جنوبی کشور، و حملات پی‌درپی و تصرف کشور به دست جنگ‌جویان طالب و داعش اشاره کرد. گرچه تمامی شاخص‌های بالا در یک سطحی از تحلیل به هم وابسته و همگرا هستند، ولی با توجه به شرایط جنگی و اهداف متعارض کشورهای همسایه و قدرت‌های جهانی، باید آن‌ها را به صورت جداگانه تحلیل کرد. هم‌چنان در بعد اقتصادی امنیت، می‌توان به بیکاری ناشی از سیاست‌های ناکارای دولت، فقر ناشی از سیاست‌های بی‌رویه و نبود امنیت شغلی، فرار سرمایه از کشور (شاهین و محمدی، ۱۳۹۹: ۱۴۲) و انتقال پول از بانک‌های کشور به بیرون (عظیمی، ۱۳۹۶: ۱۲۷)، تقابل سیاست‌های اقتصادی دولت و بازار، نبود مسکن و کاهش توان خرید نیازهای اولیه زندگی، اشاره کرد.

با توجه به شاخص‌های ناامنی در سه بعد یادشده، می‌توان پرسش زیر را مطرح کرد که رقابت روسیه و آمریکا در سه بعد سیاسی، نظامی - امنیتی و اقتصادی چگونه امنیت افغانستان را متأثر ساخته است؟ فرضیه‌ی پژوهش است که روسیه و آمریکا با توجه به موارد اختلاف بر سر حضور آمریکا در افغانستان، مسأله‌ی طالبان و صلح افغانستان، انتقال انرژی از مسیر افغانستان و دموکراسی سازی امریکایی، سیاست تقابلی را در افغانستان دنبال کرده‌اند که این امر منجر به کاهش امنیت در افغانستان شده است.

این پژوهش از دو رو، اهمیت دارد: نخست این که با شناخت سیاست‌های امریکا و روسیه در دوره‌ی بیست ساله جمهوری در افغانستان، می‌توان شرایط پساجمهوری در این کشور را بهتر درک کرد؛ و دوم این که روند رقابت ابرقدرت‌ها در این کشور در دوران طالبان را از چشم‌اندازی نوین بررسی نمود و از بازی رقابت‌زای هم‌مانند گذشته در خاک کشور دوری کرد.

این مقاله با روش کیفی با استفاده از چارچوب واقع‌گرایی ساختاری کوشیده است رابطه میان رقابت روسیه و امریکا و ناامنی افغانستان را تبیین نماید. نوشته‌ی کنونی پس از بررسی پیشینه‌ی موضوع و چارچوب نظری، اهداف سیاست خارجی هر دو کشور را نشان داده و سپس محورهای رقابت این قدرت‌های بزرگ را در افغانستان بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که این رقابت‌ها چگونه افغانستان را ناامن ساخته‌اند.

پیشینه‌ی پژوهش

پژوهش‌هایی که برای پاسخ‌گویی به مسئله‌ی پژوهش ما کوشیده‌اند به چهار بخش دسته‌بندی می‌شوند: برخی ناامنی افغانستان را ریشه در رویارویی کشورهای منطقه‌ای مانند رقابت هند و پاکستان (افخمی، ۱۳۹۷) ایران-سعودی (عاقلی و اعظمی، ۱۳۹۹) و هند و چین (غفوری، ۱۳۹۹؛ عاقلی، ۱۳۹۶) دانسته‌اند. برخی دیگر دیگر، علت ناامنی را درونی و ناشی از ضعف مدیریت و سیاست هویت دانسته‌اند (عاقلی، ۱۴۰۳؛ نیکویی، ۱۳۹۶، فرجاد، ۱۳۹۹). برخی اقدامات هر کدام از این کشورها را در افغانستان به بررسی گرفته‌اند، بدون این که رقابت این دو را با امنیت افغانستان تبیین نمایند. (Sangar, 2016؛ جعفری و جعفری، ۱۳۹۷؛ Akbari, 2023؛ انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، ۱۳۹۶؛ Trenin and Malashenko, 2010؛ Tellis and Eggers, 2017؛ Janse, 2021 و فرجی‌راد و

همکاران، ۱۳۹۰). و سرانجام، برخی دیگر بر رقابت روسیه و آمریکا تاکید کرده‌اند که این بخش نیز دو زیردسته دارد. زیردسته نخست باور دارد که روسیه و آمریکا در افغانستان رقابت داشتند. مگر از نوشته‌های آنان چونان برمی‌آید که این رقابت را بسیار ضعیف دانسته و باور دارند که این رقابت در سطحی نبوده که عامل مهمی برای ناامنی افغانستان دانسته شود. (سادات، ۱۴۰۳؛ سعیدی؛ ۲۰۱۷؛ حضوری، ۱۳۹۶). زیردسته دوم باور دارند که این رقابت جدی بوده است، مگر چگونگی اثرگذاری بر آن را بر امنیت افغانستان تبیین نکرده‌اند (فصیحی دولت‌شاهی، ۱۳۹۳؛ Lang, 2014).

نوشته‌ی کنونی باور دارد که روسیه پس از ۲۰۰۳ به ویژه پس از ۲۰۰۵ نه تنها یک بازیگر مهم اقتصادی در افغانستان بود، بلکه در برابر آمریکا از کوشش‌های سیاسی (مانند گفت‌گو و نفوذ بر مخالفان دولت افغانستان) و نظامی - امنیتی (مانند تمویل و تجهیز نیروهای مخالف حکومت) نیز بهره برده و کوشیده است، آمریکا را در افغانستان زمین‌گیر نماید، که این امر سبب شده است تهدیدات امنیتی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی شدت گرفته و این کشور به کانون بحران تبدیل شود.

مبانی نظری: رئالیسم ساختاری

از چشم‌انداز ساختاری، ماهیت آنارشیک، نظام بین‌الملل را سروسامان می‌بخشد. به‌سختی دیگر، دولت‌ها در یک نظام آنارشیک می‌کوشند تا با حفظ بقاء خود، به اهداف از پیش تعیین‌شده برسند. از آن‌جا که ثروت متضمن بقاء است، پس دولت‌های ثروت‌مند و خودیار می‌توانند با تعامل با دیگران به حیات سیاسی خود ادامه دهند. در حالی که دولت‌هایی که چنین قدرتی ندارند، محکوم به تهدید فنا هستند (نابودی دولت و یا کاهش جایگاه آن در نظام بین‌الملل). برای فهم تاثیرپذیری افغانستان از ساختار نظام بین‌المللی لازم است پژوهش کنونی بر مبنای

اصول کلیدی تئوری نوواقع‌گرایی سازماندهی شود تا دیده شود که چگونه رقابت قدرت‌های بزرگ توانسته است، به کاهش امنیت در این کشور بینجامد.

▪ اصل اقتدارگرایی

از دید والتس، ساختار سامانه‌ی بین‌الملل آنارشیک است. به‌سخن دیگر، سلسله‌مراتبی نیست و از این‌رو اقتداری وجود ندارد که بتواند نظم و ثبات را آن‌گونه که در سامانه‌ی داخلی به چشم می‌خورد، تأمین کند. پس دولت‌ها باید به تأمین منافع خود بپردازند (والتس، ۱۳۹۴: ۱۲۶). منافع در این دیدگاه، چیزی نیست جز «بقاء». بقاء را می‌توان سه گونه تعبیر کرد: ۱- تأمین استقلال، ۲- پاسداری از تمامیت ارضی و ۳- نگاه‌داری جایگاه کشور در ساختار سامانه‌ی بین‌الملل. میرشایمر بر این باور است که دولت‌ها برای بقاء خود چاره‌ای جز افزایش قدرت ندارند. زیرا، قدرت تأمین‌کننده‌ی خودیاری آنان در ساختار سامانه‌ی بین‌المللی است (میرشایمر، ۱۳۹۳: ۳۳-۴۶). بنابراین، ساختار این سامانه، خود اصل نظم‌دهنده به رفتار واحدها در عرصه‌ی بین‌المللی می‌شود.

▪ اصل توزیع توان‌مندی‌ها

بی‌تردید توزیع قدرت نسبی میان کشورهای این سامانه یکسان نیست و این امر باعث تغییر در رفتار دولت‌ها می‌شود (والتس، ۱۳۹۴: ۱۳۹). به هر میزانی که یک کشور توانمندی بیشتری داشته باشد، به‌همان اندازه می‌تواند منافع خود را که همانا بقاء است، تأمین کند. از آن‌جا که قدرت‌های بزرگ جزء اصلی سامانه‌ی بین‌الملل به‌شمار می‌آیند، روابط آن‌ها تابعی از سطح توان‌مندی‌های آن‌هاست. ساختار سامانه‌ی بین‌الملل به‌عنوان اصل نظم‌دهنده سبب می‌شود که دولت‌هایی که قدرت کمتری دارند، قدرت‌شان را بیشتر سازند تا امنیت‌شان بهتر تأمین شود. زیرا،

سامانه‌ی بین‌الملل نه عرصه‌ی همیاری، که عرصه خودیاری است و تنها راه بقا در ساختار، بهینه‌سازی قدرت است (دان و اشمیت، ۱۳۹۲: ۳۴۴).

▪ اصل تعیین کارکرد واحدها

واحدهای تشکیل‌دهنده سامانه (قدرت‌های بزرگ) به‌رغم تفاوت‌های داخلی‌شان (فرهنگی، ایدئولوژیک و...) رفتار مشابهی از خود بروز می‌دهند. گرچه دولت‌ها حاکمیت دارند، اما ساختار سامانه آن‌ها را محدود و مشروط می‌سازد. به‌سختن دیگر هرچه می‌خواهند، نمی‌توانند به‌دست بیاورند؛ پس یاد می‌گیرند که چگونه همانند دیگران رفتار کنند (والتس، ۱۳۹۴: ۱۳۷). از آن‌جا که مرجعی نیست که دولت‌ها بدان تکیه و یا اعتماد کنند، کارکرد واحدها برای تضمین امنیت‌شان، از راه خودیاری است که تنها از راه افزایش قدرت میسر است. ساختار، محدودکننده‌ی رفتار بازیگران است که خود از دو راه انجام می‌شود: ۱- جامعه‌پذیری و ۲- رقابت. جامعه‌پذیری یعنی این‌که دولت‌ها از هم‌دیگر می‌آموزند چگونه رفتار کنند. چرا که این رفتار آن‌هاست که باعث ایجاد نگرانی و معمای امنیت می‌شود. در این صورت، به گفته والتس، ساختار آن را مجازات خواهد کرد. و رقابت یعنی این‌که دولت‌ها تا اندازه‌ی توان می‌کوشند جایگاه‌شان را در ساختار سامانه حفظ کنند (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۱۱۴-۱۱۵).

از آن‌جایی که این تئوری محصول رقابت قدرت‌های بزرگ است و عملاً کانون توجه خود را نظام بین‌الملل می‌داند، می‌تواند رقابت این قدرت را به خوبی در افغانستان تبیین نماید. از این گذشته، از آن‌جایی که موازنه قدرت یکی از موضوعات مهم در این تئوری است و تثبیت حضور آمریکا در افغانستان می‌توانست منجر حفظ تک‌قطبی بودن نظام بین‌الملل شود، روسیه بر بنیاد منطق موازنه قدرت و با بهره‌گیری قدرت‌های ضد امریکایی کوشید در افغانستان وارد

رقابت با بلکوک غرب شود و امریکا را در افغانستان به چالش بکشد، این تئوری موضوع پژوهش کنونی را به خوبی تبیین می‌کند. از همین‌رو نویسندگان کوشیدند رفتار این دو قدرت را در افغانستان بر بنیاد این تئوری توضیح دهند.

۱- اهداف سیاست خارجی روسیه

سیاست خارجی روسیه بر توان‌مندی‌های نظامی استوار بوده که توانایی به به چالش کشیدن امریکا را در بسیاری از حوزه‌های راهبردی دارد. روسیه پسا شوروی را باید به عنوان یک قدرت نظامی جهانی و یک قدرت اقتصادی نوپدید در نظر گرفت. از روسیه در سامانه‌ی بین‌المللی به عنوان یک قدرت ناسازگار یاد می‌کنند، چرا که از دید روسیه جهان امروزی با محوریت امریکا توانایی تأمین امنیت جهانی را ندارد؛ ساختار قدرت جهانی تحت رهبری امریکا، بی‌ثبات است و باید جهان از سلطه‌ی امریکا بیرون آید. اهداف سیاست روسیه در جهان پسا ۲۰۰۱ بر محورهای زیر استوار است: (۱) تضمین امنیت قابل‌اتکای کشور؛ (۲) حفظ و تقویت حاکمیت و تمامیت ارضی؛ (۳) دستیابی به جایگاه محکم و دارای حیثیت در جامعه جهانی که در آن با روسیه به عنوان قدرت بزرگ رفتار شود؛ (۴) تأثیرگذاری بر فرایندهای کلی جهانی با هدف شکل دادن به نظم جهانی عادلانه و دموکراتیک؛ (۵) شکل دادن به کمربند حسن هم‌جواری در اطراف مرزهای روسیه، حذف زمینه‌های تنش و پیش‌گیری از پیدایش درگیری در مناطق هم‌جوار؛ (۶) پشتیبانی از منافع و حقوق شهروندان روسی در همه جا (کرمی به نقل از سازمند، ۱۳۹۰: ۲۱۶-۲۱۷).

۲- اهداف سیاست خارجی امریکا

به گونه‌ی کلی، اهداف اعلامی سیاست خارجی امریکا این موارد را شامل می‌شوند: (۱) جلوگیری از استفاده و گسترش تسلیحات کشتار جمعی؛ (۲) حفظ موازنه‌ی

قدرت در اروپا و آسیا، به گونه‌ای که رهبری جهانی آمریکا حفظ شود؛ ۳) پیش‌گیری از حملات تروریستی؛ ۴) تضمین امنیت انرژی؛ ۵) تأمین ثبات اقتصاد سیاسی جهان (هال، ۱۳۹۴: ۱۴۲). جایگاه روسیه در سیاست خارجی آمریکا را باید در همین چارچوب بررسی کرد. روسیه به عنوان یک کشور پیشرو، می‌تواند اهداف شماره ۲، ۴ و ۵ آمریکا را در سطح منطقه و جهان به چالش بکشد. زیرا، روسیه در بسیاری از نقاط جهان مانند غرب آسیا، جنوب آسیا، آسیای میانه و جنوب شرق آسیا (افزون بر چین) رقیب اصلی آمریکا است.

۳- محوره‌های رقابت روسیه و آمریکا در افغانستان

در سایه‌ی اهداف سیاست خارجی روسیه و آمریکا در سطح جهان از یک سو و در برابر یک‌دیگر از دیگر سو، می‌توان محور رویارویی آن‌ها را در افغانستان در سه بُعد دسته‌بندی کرد. محور سیاسی، محور امنیتی - نظامی و محور اقتصادی. هر یک از این محورها شاخص‌هایی دارند که از راه آن‌ها می‌توان درک درستی از رقابت این قدرت‌های جهانی در افغانستان به دست آورد.

۱-۳- رقابت سیاسی روسیه و آمریکا در افغانستان

یک اصل اساسی در روابط بین‌الملل این است که هر بازیگر متناسب به توان و بُرد قدرتش حوزه‌ی منافع خود را تعریف می‌کند. از این رو، سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ بنابر درک شان از اهمیت مناطق و کشورهای دیگر، می‌تواند بر محوره‌هایی تعریف شود که بهتر بتواند منافع آن‌ها را در بلندمدت حفظ کند. اهداف سیاست خارجی روسیه در افغانستان در راستای محدودسازی نقش آمریکا است و اهداف سیاست خارجی آمریکا در این کشور نیز در راستای محدودسازی قدرت‌های نوپدید، از جمله روسیه تعریف می‌شود. اکنون، با توجه به این نکات اصلی، شاخص‌های رقابت سیاسی آمریکا و روسیه در افغانستان را می‌توان موارد

زیر دانست: ۱) رویارویی برای کاهش نفوذ رقبا و افزایش نفوذ خود در افغانستان و مناطق پیرامون آن؛ ۲) نفوذ بر بازیگران منطقه‌ای برای متوازن‌سازی قدرت؛ ۳) حضور خود و عدم حضور رقیب در افغانستان و مناطق هم‌جوار افغانستان؛ ۴) و نفوذ بر فرایند صلح در افغانستان.

• سیاست کاهش نفوذ

سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، با محوریت کاهش نفوذ روسیه و چین شکل گرفته است. کتاب «برخورد تمدن‌ها»ی هانتینگتون (Huntington, 1996) آشکارا آمریکا را در رویارویی تمدنی با این دو کشور قرار داده است (تمدن مسیحی در برابر تمدن اسلاو و کنفوسیوسی). دیده می‌شود که این کتاب، استراتژی آمریکا برای پیش‌گیری از نفوذ قدرت‌های رقیب آمریکا در همه جا و به تبع آن، در افغانستان بود. پس یک توجیه برای حضور آمریکا در افغانستان می‌تواند رویارویی تمدنی باشد. نوشته‌ی فوکویاما (Fukuyama, 1992) با نام «پایان تاریخ و انسان واپسین» آمریکا را در موضعی قرار می‌دهد که باید بر رقیبان خود پیروز شود، زیرا سرنوشت محتوم بشریت، لیبرال‌دموکراسی؛ آن‌هم نسخه آمریکایی آن است و ملت‌های دیگر باید به باشگاه لیبرال‌دموکراسی بپیوندند. از همین رو حمله‌ی آمریکا به افغانستان برای دموکراسی‌سازی را باید در همین منطبق جای داد. کتاب جان مرشایمر (Mearsheimer, 2001) زیر نام «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» گویای یکی دیگر از استراتژی‌های کلان آمریکا برای کاهش نفوذ چین و روسیه و کشورهای مشابه است. در این کتاب با استفاده از منطق تهاجمی به سیاستمداران آمریکا گفته می‌شود که برای کاهش نفوذ چین و دیگر رقبا چه باید بکنند. کاهش نفوذ روسیه در منطقه اوراسیای مرکزی بیش از هر منطقه دیگری مهم به نظر می‌رسد و البته افغانستان در میان مناطقی است که هر کدام دارای اهمیت

ژئواستراتژیک هستند: غرب آسیا، جنوب شرق و حوزه فراهیمالیا (آسیای جنوبی و مرکزی با محوریت افغانستان). در کنار این طرح‌ها و استراتژی‌های کلان، کتاب فرید زکریا (Zakaria, 2008) زیر نام «جهان پس از آمریکا»، نیز گوش‌زدی است به آمریکا و هشیارسازی آن در برابر بازیگران کلیدی نوپدید روابط بین‌الملل؛ از جمله روسیه و چین. از این‌رو، یکی از اهداف سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، محدود کردن رقبای جهانی خود بوده است.

سیاست خارجی روسیه نیز از منطق مشابهی منتها به روش متفاوت پی‌روی می‌کند. روس‌ها در آغاز حضور آمریکا برای از میان بردن تروریسم بین‌المللی را ستودند و از آن پشتیبانی کردند (Janse, 2021: 4) و به آمریکا اجازه دادند که در کرسی خان‌آباد ازبکستان و ماناس قرقیزستان پایگاه نظامی بسازد (Laruelle, 2011: 2). منطق این پشتیبانی ریشه در چند مسئله داشت که یکی از آن‌ها شورش در چین بود که می‌توانست افراط‌گرایی را به خاک روسیه بکشانند. در همین مدت روسیه کوشید با پشتیبانی آمریکا (یا به صورت مطمئن‌تر، فرصت نادیده گرفتن از سوی آمریکا) شورش‌ها را در چین از میان برده و جایگاه خویش را در منطقه‌ی آسیای مرکزی و قفقاز تثبیت کند، تا سال ۲۰۰۵ توجه روسیه به حضور آمریکا در افغانستان و منطقه، امنیتی بود و می‌کوشید با توجه به گفتمان غالب ضد بنیادگرایی غربی، بنیادگرایی و جدایی‌طلبی را در مناطق هم‌جوار ریشه کن کند. از همین‌رو، در سال‌های آغازین حضور آمریکا در افغانستان، روسیه تنها یک بازیگر اقتصادی بود و با دولت ساخته‌شده افغانستان به دست آمریکا، همکاری می‌کرد، مگر از سال ۲۰۰۵ به این سو، روسیه مسایل امنیتی (جدایی‌طلبی) سرزمین‌های اطراف خود را حل نموده و نگاه آن به آمریکا در افغانستان تقابل‌جویانه شد (Sutter, 2018: 3). بنابراین، روسیه کوشید با مخالفان دولت افغانستان و آمریکا (طالبان) وارد گفت‌وگو

شده و با بازیگران دولتی و غیردولتی مخالف امریکا در افغانستان همسو شود
(Fischer & Stanzel, 2021: 3).

کشورهای ایران و ترکیه در غرب؛ پاکستان در جنوب؛ چین در شرق؛ و کشورهای آسیای مرکزی در شمال؛ بازیگرانی بودند که روسیه با آنها روابط خود را تقویت کرده و یک جبهه نانوشته‌ای در برابر هژمونی امریکا شکل داد (عاقلی و افخمی، ۱۳۹۹: ۷۰). روسیه هم‌چنان با بازیگران غیردولتی، مانند طالبان، نیز روابط خود را گسترش داده و مسایل افغانستان را پیچیده‌تر کرد. گفت‌وگوی روسیه با طالبان از سوی مقام‌های روسی انکار نشد و در این زمینه تحلیل‌های زیادی را گواه هستیم. از دید سیاست روسی، هدف این روابط با طالبان، به چالش کشیدن امریکا در افغانستان بود (حضور، ۱۳۹۶) و سیاست‌مداران روسی در سخنان گوناگون خود امریکا را یک کشور ناکام گفته و برآمدن آن از افغانستان را حتمی و ضروری گفتند. در یک کلام، سیاست روسیه در افغانستان در رویارویی مستقیم با سیاست امریکا است (Janse, 2021: 5).

• یارگیری برای متوازن‌سازی قدرت

هم روسیه و هم امریکا کوشیدند بر بازیگران منطقه‌ای درگیر مسایل افغانستان، نفوذ داشته و توازن قدرت را در مناطق پیرامون افغانستان شکل دهند. روسیه با توجه به سیاست سد نفوذ در حیات خلوت خود، کوشید با چین، ایران و کشورهای آسیای مرکزی در برابر سیاست امریکا در این منطقه بایستد. پشتیبانی روسیه از طرح‌های ایران در زمینه انرژی اتمی (Grise & Evans, 2023: 11)؛ پشتیبانی روسیه از موضع چین مبنی بر این‌که حضور امریکا در افغانستان مشکل‌آفرین است؛ پشتیبانی روسیه از آسیای مرکزی و کاهش روابط این کشورها با افغانستان، از همین سیاست بی‌روی می‌کردند. روسیه از راه یارگیری از میان کشورهای همسایه افغانستان

کوشیده است حضور آمریکا را جبران کرده و قدرت را در سطح جهانی و منطقه‌ای متوازن بسازد (گران‌مایه و لیک، ۱۳۹۸: ۹۷-۱۱۱).

از سوی دیگر، آمریکا کوشیده است روابط خود را با ازبکستان تقویت و پایگاه‌های نظامی خویش را در آن حفظ نماید (Purnell, 2005: 35). کوشش آمریکا در آسیای مرکزی بر این پایه است که یک کشور پشتیبان در کنار افغانستان داشته باشد. در پهلوی آن، آمریکا می‌خواهد محور کابل-دهلی-واشنگتن را شکل دهد تا مانع نفوذ روسیه در افغانستان شود. نمونه‌های آن پیمان کابل-دهلی ۱، پیمان استراتژیک کابل-واشنگتن ۲، پیمان امنیتی کابل-واشنگتن ۳ و پیمان دهلی-واشنگتن ۴ هستند. در برابر، روسیه به جای توافق‌نامه‌های دوجانبه که آمریکا در کشورهای آسیایی دنبال کرده، از طرح‌های چندجانبه، مانند سازمان همکاری شانگهای پشتیبانی می‌کند. یارگیری‌های این دو سبب می‌شود تا افغانستان به میدان رقابت برای سیاست متوازن‌سازی این دو قدرت جهانی و متحدین منطقه‌ای‌شان تبدیل شود. در جنوب، غرب و شمال افغانستان، چنین یارگیری‌هایی را به روشنی می‌توان دید، که نتیجه آن جز مداخله در امور افغانستان توسط قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای نبوده است.

• اختلاف بر سر حضور آمریکا در افغانستان

استراتژی آمریکا در افغانستان در گام نخست از میان بردن کسانی بود که آمریکا آن‌ها را برای خود تهدید ارزیابی کرده بود (فاطمی‌نژاد و علوی، ۱۴۰۲: ۱۵۱-).

¹ Agreement Strategic Partnership between the Republic of India and Islamic Republic of Afghanistan, 2011

² Enduring Strategic Partnership Agreement between the United States and the Islamic Republic of Afghanistan, 2012

³ Security and Deferens Cooperation between the United States and the Islamic Republic of Afghanistan, 2014

⁴ US- India Bilateral agreement, 2005

(۲۵۲)، ساختن یک دولت مقتدر و کمک به بازسازی افغانستان در چارچوب نهادهای شناخته‌شده بین‌المللی بود. امریکا و متحدین غربی آن در از میان بردن هراس افکنی خیلی زود پیروز شده (محمدنیا و پورحسن، ۱۴۰۲: ۱۰۷) و طالبان از افغانستان به کشورهای اطراف متواری شدند. در دولت‌سازی هم امریکا نزدیک بود پیروز شود، مگر پس از حمله به عراق در ۲۰۰۳ و ایجاد حساسیت در روسیه، در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ میلادی، طالبان دوباره برگشتند (خوش‌فطرت، ۱۳۹۸: ۱۰-۳۰) و فرایند دولت-ملت‌سازی امریکایی را به چالش کشیدند. در هدف سوم، هم امریکا رفته‌رفته به افغانستان بی‌باور شد و پشتیبانی خود را به پایین‌ترین سطح رساند. به صورت فشرده می‌توان گفت، هدف فوری امریکا در افغانستان از میان بردن بنیادگرایان بود و در این راستا در صدر مبارزه زمینی و هوایی علیه نیروهای ترور جای داشت. پس از ۲۰۰۴ این هدف به تقویت نیروهای افغانستان متمایل شد و امریکا تصمیم گرفت به آموزش نیروهای افغانستانی بپردازد. مگر هدف بزرگ‌تر و استراتژیک آن، حضور بلندمدت در افغانستان بود. زیرا، حضور امریکا می‌توانست مانع نفوذ و حضور قدرت‌های دیگر در این کشور شود (فاطمی‌نژاد و علوی، ۱۴۰۲: ۲۵۱). از همین‌رو، با افغانستان چندین پیمان امضا کرد و متحدین فرااتلانتیک خود را نیز به این کار ترغیب نمود، که هرکدام با افغانستان پیمان امنیتی و استراتژیک امضا نمودند.

در برابر، روسیه پس از فرونشاندن بحران و ستیز در چین و دیگر جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، کوشید سیاست حضور بلندمدت امریکا در افغانستان را مبنی بر محدودسازی رقبا، به چالش بکشد. این کشور نه تنها از مجرای وزارت خارجه مخالفت خود را اعلام کرد، بلکه در چارچوب سازمان همکاری‌های شانگهای به حضور امریکا در افغانستان نه گفت و آن را برای امنیت منطقه خطرناک خواند.

از دید سیاست روسی، هدف از حضور امریکا نه از میان بردن تروریسم و افراطی‌گری، بلکه مدیریت جنگ برای حضور در این منطقه است، تا بتواند بر رقبای سیاسی خود (روسیه و چین) چیره شود. روس‌ها سیاست حضور در افغانستان را در راستای هژمونی امریکا ارزیابی کردند. از دید آن‌ها، امریکا کوشیده است برای حضور درازمدت خویش بهانه‌ای دست و پا کند و در این کشور به پایگاه دائمی دست یابد؛ پایگاهی که به امریکا توان نظارت بر قدرت کشورهای منطقه را فراهم کند. روس‌ها توافق‌نامه‌ی استراتژیک کابل - واشنگتن^۱ (۲۰۱۲) و توافق‌نامه امنیتی کابل - واشنگتن^۲ (۲۰۱۴) را با همین رویکرد تفسیر کردند. از همین‌رو، روس‌ها خواستند در برابر نفوذ امریکا موازنه برپا نمایند

• نفوذ بر فرایند صلح افغانستان

از ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۹ افغانستان درگیر گفت‌وگوی صلحی ناکام بود که در نهایت به فروپاشی جمهوری انجامید. بازیگران صلح افغانستان در دو لایه حضور داشتند. لایه درونی که سه گروه را شامل می‌شود: حکومت، احزاب مخالف حکومت و طالبان داخلی. لایه بیرونی که شامل سه گروه از بازیگران بود: قدرت‌های بزرگ (امریکا، اروپا، روسیه و چین)، قدرت‌های منطقه‌ای (ایران، عربستان، امارات، قطر، ترکیه، پاکستان و هند) و طالبان بین‌المللی (پاکستانی، چینی، عربی، ازبکی، تاجیکی و...).

¹ Enduring Strategic Partnership Agreement Between the United States of America and The Islamic Republic of Afghanistan, (2024) U.S. Department of State (.gov) see below link: <https://www.state.gov/wp-content/uploads/2019/02/12-704-Afghanistan-Relations.pdf>

² Security and Defense Cooperation Agreement between the United States of America and the Islamic Republic of Afghanistan, (2024) U.S. Department of State (.gov) see below link: <https://2009-2017.state.gov/documents/organization/244487.pdf>

سال‌ها از برپایی شورای عالی صلح گذشت و طالبان با حکومت افغانستان صلح نکردند، اگرچه گلبدین حکمت‌یار با استفاده از همین فرایند با دولت افغانستان صلح کرد. با توجه به همین پیچیدگی، بازیگران گوناگون در سطوح گوناگون از جمله روسیه کوشیدند بر این فرایند نفوذ داشته باشند. از آن‌جا که نفوذ بر فرایند نفوذ بر بازیگر را می‌طلبد، روسیه و آمریکا هر دو کوشش کردند تا بر بازیگران منطقه‌ای و طالبان نفوذ داشته باشند. در این میان، روس‌ها تماس‌های خود را با طالبان افزایش داده و با آن‌ها وارد گفت‌وگو شدند (شهریار، ۲۰۱۸). امریکایی‌ها نیز سیاست مشابهی را روی دست گرفته و به دنبال افزایش نفوذ بر طالبان برآمدند که نتیجه آن، پیچیده‌شدن بیش‌تر اوضاع افغانستان و افزایش قدرت تخریبی طالبان در این کشور بود. زیرا، ایجاد گفت‌وگو و آزادی رفت‌آمد میان‌کشوری، آهسته آهسته به آنان مشروعیت سیاسی و بین‌المللی داد. روس‌ها به طالبان نیاز داشتند تا سیاست‌های آمریکا را ناکارا جلوه دهند و شکست سختی را مشابه شکست خودشان در جنگ افغانستان (۱۹۷۹-۱۹۸۹) بر آمریکا وارد سازند. آمریکا نیز می‌کوشید تا با استفاده از نفوذ بر طالبان، مسیر صلح را تغییر و به جنگ ۲۰ ساله خود پایان دهد. سرانجام آمریکا توانست در دوحه با آن‌ها توافق‌نامه دوجانبه^۱ امضا نماید. امضای توافق‌نامه با طالبان، آن‌ها را رسماً وارد تحولات بین‌المللی کرده و نه‌تنها به آنها مشروعیت سیاسی داد، که اعتمادبه‌نفس نیز بخشید (عاقلی و تیشه‌یار، ۱۴۰۳: ۳۳).

در حقیقت، گفت‌وگوهای صلح که توسط آمریکا در زمان ریاست جمهوری اوباما در دستور کار قرار گرفت، به طالبان مشروعیت سیاسی بخشیده بود و آن‌ها را از

¹ Agreement of Bringing Peace to Afghanistan between the Islamic Emirate of Afghanistan which is not recognized by the United States as a state and is known as the Taliban and the United States of America, 2020

یک گروه تروریستی به یک گروه سیاسی رقیب دولت تبدیل کرد. این امر، زمینه‌ساز تغییر ادبیات سیاسی افغانستان شد که از آن‌ها نه به عنوان تروریست، بلکه به عنوان یک گروه داخلی رقیب سیاسی دولت وقت، مانند برادر ناراضی یا مخالف سیاسی، یاد می‌شد (دولت‌یار، ۲۰۲۱: ۴۴۵).

۲-۳- رقابت نظامی روسیه و آمریکا در افغانستان

از آنجایی که هر دو قدرت بزرگ در رده‌ی نخستین و دومین قدرت نظامی جهان هستند، در بسیاری از نقاط جهان منافع استراتژیک و امنیتی دارند. به تبع این رقابت‌ها در سطح جهانی و منطقه‌ای، در افغانستان نیز این دو غول نظامی رقابت دارند. شاخص‌های رقابت این دو کشور در افغانستان را می‌توان این موارد دانست: (۱) اختلاف بر سر برون‌رفت نیروهای نظامی امریکایی از افغانستان؛ (۲) اختلاف بر سر پایگاه‌های امریکایی در افغانستان، (۳) اختلاف بر سر گسترش جنگ به شمال افغانستان.

۳-۳- برون‌رفت نیروهای نظامی امریکایی از افغانستان

از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ یعنی دوره‌ی حضور نظامیان خارجی در افغانستان، این کشور درگیر جنگ توان‌فرسا با طالبان مسلح بود. روزانه ده‌ها سرباز کشته می‌شدند، انفجار و انتحار هم‌چنان در حال افزایش بود. یکی از مأموریت‌های امریکا در افغانستان که دولت‌سازی و بازسازی این کشور بود، به نتیجه نرسید (Nakashima & deyoung, 2020). حضور امریکایی‌ها در افغانستان سبب شد که همسایگان افغانستان سیاست رویارویی را روی دست گرفته و این کشور را در افغانستان زمین‌گیر کنند (عاقلی و احساس، ۱۳۹۸: ۲۴-۲۷؛ کریمی، ۱۳۹۷: ۱۴۴-۱۴۵ و ۱۵-۱۵۵). در این میان، روسیه بیش از هر کشور دیگر خواهان برون‌رفت زودهنگام امریکا از افغانستان شده بود. حضور نیروهای امریکایی و ناتو در افغانستان سبب شد که روسیه در

چارچوب سازمان همکاری شانگهای سیاست‌های دفاعی در پیش گرفته و با چین رزمایش‌های مشترک انجام دهد. نه تنها روسیه، بلکه دیگر دولت‌های عضو این سازمان نیز خواستار برون‌رفت زود هنگام امریکا و ناتو از افغانستان شدند و بر موضع خود نیز اصرار زیادی کردند، تا جایی که ازبکستان با امریکا در منطقه همکاری نکرد و این امر، سیاست ضد ناتویی این سازمان را محکم‌تر از پیش تقویت کرد (بروکس و ولفورث، ۱۳۹۵: ۱۱۳).

اختلافات روسیه و امریکا محدود به این هم نبود. روسیه به طالبان تسلیحات جنگی داد تا علیه سربازان افغانستان و امریکا بجنگند. آن‌ها را تقویت مالی و لجستیکی کرد و از آن‌ها در مخالفت با امریکا استفاده نمود. روسیه هم‌چنان کوشش کرد تا با احزاب سیاسی افغانستان که ضد سیاست‌های امریکا هستند، وارد گفت‌وگو شود تا خروج امریکا از افغانستان را سرعت بخشد (Trenin & Malashenko, 2010: 20). این یعنی تغییر موضع روسیه از اقتصادمحوری بر امنیت محوری در افغانستان که روسیه باور داشت، سده امریکایی به سر رسیده و حالا روسیه باید در کنار چین در برابر امریکا-اروپا بایستد.

۳-۴- پایگاه‌های نظامی امریکا در افغانستان

بگرام، شندند، کندز و کندهار، مهم‌ترین پایگاه‌های غرب در افغانستان بودند. امریکا با استفاده از این پایگاه‌ها توانست زمینه را برای حضور میان‌مدت خویش در افغانستان فراهم نماید. بنابر تحلیل کارشناسان نظامی، حضور امریکا در افغانستان با استفاده از پایگاه‌های نظامی، قدرت حراست و نظارت این کشور بر قدرت‌های هسته‌ای اطراف افغانستان را داده بود (فاطمی‌نژاد و علوی، ۱۴۰۲: ۲۵۳). امریکا با بهره‌گیری از این پایگاه‌ها می‌توانست دو کار اساسی انجام دهد: نظارت از نزدیک

بر قدرت‌های مخالف خود و حمله از خاک افغانستان علیه رقبا در صورت برخورد نظامی.

در برابر، روسیه با این رویکرد موافق نبود و در راستای مشروعیت‌زدایی از پایگاه‌های نظامی آمریکا در افغانستان برآمد. چون روسیه ۱۲ سال پیش از آمریکا در افغانستان حضور داشته (از ۱۹۷۹-۱۹۸۹) و به خوبی از موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان آگاه است، از این‌رو می‌هراسید که از این پایگاه‌ها علیه منافع و مواضع آن کشور در منطقه استفاده نظامی صورت گیرد. اگرچه فناوری‌های جدید در تسلیحات نظامی سبب شده از نقش جغرافیا کاسته شود، ولی هنوز هم نزدیکی جغرافیایی عامل مهمی در ترس کشورها از یک‌دیگر است و این برای روسیه با توجه به تجارب تاریخی شان در افغانستان نمایان بود.

۳-۵- گسترش جنگ به شمال افغانستان

جنگ افغانستان برای یک دهه متمرکز بر جنوب بود، مگر این جنگ آهسته آهسته به شمال کشیده شد. برخی علت آن را سیاست قومی کرزی و غنی دانسته و علت را در سیاست‌های حکومت افغانستان جست‌وجو کرده‌اند، برخی دیگر آن را با سیاست‌های آمریکا برای ناامن‌سازی آسیای مرکزی و تضعیف روسیه پیوند زده‌اند. به نظر می‌رسد هر دوی این برداشت‌ها با یک‌دیگر هم‌پوشان هستند. زیرا، این دو را می‌توان هم‌زمان داشت، بدون این‌که یکی به عنوان علت پذیرفته شود و دیگری رد شود. پس اگر سیاست گسترش جنگ به شمال افغانستان از سوی آمریکا درست باشد، روسیه سیاست سد نفوذ را روی دست گرفت و سربازان زیادی را به کشورهای آسیای مرکزی به ویژه تاجیکستان گسیل کرد. زیرا، روسیه خواهان کاهش نفوذ تروریسم و افراط‌گرایی به آسیای مرکزی بود (مقدس، ۱۴۰۰: ۷۴؛ سلیمانی‌پورلک، ۱۴۰۰: ۲۴۷).

استقرار سربازان روسی در مرزهای شمالی افغانستان و کاهش رفت و آمد شهروندان افغانستان و تاجیکستان ناشی از همین نگرانی روسیه و متحدین آن در منطقه بود. پیش از این، تاجیکستان شنبه‌بازاری^۱ داشت که شهروندان هر دو طرف می‌توانستند تنها با یک شناس‌نامه‌ی ملی رفت و آمد نمایند. مگر پس از گسترش جنگ به شمال، ویزا شرط اساسی سفر به کشورهای آسیای مرکزی شد. این نگرانی نشان می‌دهد که روسیه چگونه می‌خواهد از گسترش جنگ، افراط‌گرایی و مواد مخدر - زیرا به سخن جنز ۵۰۰۰۰۰ روس بر اثر مواد مخدر جان شان را از دست دادند (Janse, 2021: 7) - به شمال افغانستان و آسیای مرکزی جلوگیری نماید. زیرا، در صورت گسترش جنگ به مرزهای آسیای مرکزی و حضور گروه‌های تندرو در شمال افغانستان، بنیادگرایان به آسانی می‌توانند آن منطقه را به جنگ و درگیری بکشاند (Lang, 2014: 1)؛ به این دلیل که زمینه‌های افراط‌گرایی در آسیای مرکزی زیاد بوده و کوچک‌ترین جرقه می‌تواند زمینه‌ی ستیز و کشمکش میان حکومت‌ها و شهروندان کشورهای آسیای مرکزی را فراهم سازد. نمونه‌ی روشن آن اقدام گروه‌ها برای برانداختن دولت در تاجیکستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی بود.^۲

^۱ شنبه‌بازار، بازاری میان افغانستان و تاجیکستان بود که در درواز بدخشان روزهای شنبه برگزار می‌شد و افغانستانی‌ها، به ویژه دروازی‌های بدخشان می‌توانستند بدون ویزا و گذرنامه رفت و آمد کنند؛ بدون این که این مسئله غیرقانونی باشد.

^۲ کم‌تر از یک‌ماه پیش گروهی تصمیم داشتند با نفوذ در دستگاه حکومت تاجیکستان کودتا کرده و امام‌علی رحمان، رییس‌جمهوری تاجیکستان را سرنگون نمایند، که دست‌گیر شدند و اقدام شان ناکام ماند.

۳-۶- رقابت اقتصادی روسیه و آمریکا در افغانستان

جایگاه ژئواکونومیک افغانستان به گونه‌ای است که به لحاظ اقتصادی در سطح منطقه‌ای می‌تواند کشورهای مصرف‌کننده و تولیدکننده را به هم وصل نموده و زمینه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را فراهم نماید. با این همه، این جغرافیا در گذر تاریخ توانسته است زمینه‌ی واگرایی و کشمکش را در سطح جهانی فراهم نماید. یکی از نمونه‌های آن، رقابت روسیه و آمریکا در این کشور است. شاخص‌های رقابت اقتصادی میان آمریکا و روسیه را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد: (۱) رقابت بر سر منابع انرژی؛ (۲) تفاوت دیدگاه در باره‌ی سرمایه‌داری جهانی؛ (۳) اختلاف دیدگاه در باره‌ی منطقه‌گرایی اقتصادی. این‌ها محورهای اصلی رقابت اقتصادی روسیه و آمریکا را در افغانستان و آسیای مرکزی نشان می‌دهند.

• منابع انرژی

افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی منابع طبیعی فراوان دارند. داشتن منابع طبیعی از یک سو برای دارنده‌ی آن قدرت بالقوه است و از سوی دیگر، می‌تواند دردسرهای زیادی پدید آورد (حداقل برای افغانستان همیشه دردرساز بوده است). جهان سده‌ی بیست‌ویکم بیش از هر زمانی به منابع انرژی و امنیت انرژی توجه می‌کند. هنگامی که گفته می‌شود امنیت انرژی، یعنی این‌که کشوری یا دارنده انرژی کافی باشد و یا بر مسیر انرژی کنترل داشته باشد. این دو امر مهم سبب می‌شوند که یک کشور توانایی زیادی برای تأمین بقا، رفاه و تولید خود داشته و از اعمال قدرت و نفوذ برخوردار شود. کشوری که هر دو و یا یکی از این‌ها را نداشته باشد، امنیت انرژی کافی ندارد.

چون روسیه دارنده و کنترل‌کننده‌ی گاز طبیعی است و بر بخشی از منابع طبیعی آسیای مرکزی کنترل دارد، آمریکا خواهان شکل‌گیری مسیرها و پروژه‌هایی است

که با بهره‌گیری از آن‌ها بتواند دسترسی و کنترل روسیه بر انرژی منطقه را کاهش دهد. نمونه‌ی آن پروژه تاپی است (Kanapiyanova, 2020: 9-10). در حقیقت کام‌یابی پروژه تاپی زمینه‌ساز دسترسی اروپا به گاز آسیای مرکزی از مسیری می‌شود که روسیه بر آن کنترل نخواهد داشت و یک ابرمنطقه‌ی اقتصادی متشکل از آسیای مرکزی و جنوبی شکل خواهد گرفت (رحیم‌صفوی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۵۶) که روسیه در آن از اعمال نفوذ چشمگیر برخوردار نخواهد بود (حمایت امریکا از طرح فراهیمالیا ریشه در این دید دارد). این برای روسیه به معنی کاهش اقتدار بر حیات خلوت (Janse, 2021: 6) خود قلمداد می‌شود؛ امری که برای آن هرگز پذیرفتنی نیست. از همین‌رو، این پروژه تاکنون به سرانجام نرسیده است. افزون بر آن، چون افغانستان دارای منابع طبیعی است و یا همسایه کشورهای است که منابع طبیعی فراوان دارند، پای هر دو ابرقدرت را به این سرزمین کشانده است. برای نمونه، امریکا و شرکای اروپایی آن، علاقه وافری به گاز طبیعی، نفت خام، زغال سنگ و انرژی‌های روستایی و تجدیدپذیر، طلا، آهن، یورانیم، زمرد و لاجورد افغانستان داشته‌اند.

• سرمایه‌داری جهانی

گرچه لیبرالیسم اساساً دیدگاه اروپایی است و سرمایه‌داری اولیه در اروپا شکل گرفته است، با این حال، سرمایه‌داری جهانی حاصل کوشش‌های امریکا بوده و زیر چتر هژمونی آن بر جهان چیره شده است. بر بنیاد یک اصل سیاسی، هر کشور هژمون مجموعه‌ای ارزش‌های اقتصادی و سازوکارهای بازار سرمایه را در مسیر مشروعیت‌زایی خود شکل داده و از آن‌ها پشتیبانی می‌کند. از آنجایی که امریکا در دهه اول سده بیست و یکم، هژمون جهانی بود، سرمایه‌داری در شکل جهان‌گستر آن با پشتیبانی امریکا و مجموعه نهادهای رژیم نئولیبرال به پیش می‌رود که

بیشترین سود را برای کشورهای شمال و به تعبیر بهتر کشورهای غربی، به ویژه امریکا دارد (آچاریا، ۱۳۹۹: ۴۲-۲۳).

کارکرد سرمایه‌داری جهانی به گونه‌ای است که کشورهای جنوب را استثمار و کشورهای توسعه‌یافته را بارورتر می‌سازد. در این میان، امریکا با حضور خود در افغانستان کوشیده است افغانستان را در چارچوب سرمایه‌داری قرار داده و نهادهای اقتصادی و سیاسی آن را نیز در همین چارچوب بازسازی کند (عاقلی، ۱۳۹۶: ۴). از آنجایی که تمامی کشورهای هم‌مرز افغانستان، نظام اقتصادی باز ندارند و اقتصادشان دستوری بوده و مبتنی بر اصول و هنجارهای سرمایه‌داری نیست، این امر زمینه‌نگرانی کشورهای هم‌پیمان و همسو با روسیه را در افغانستان فراهم ساخت. زیرا که در صورت تمایل شهروندان آن کشورها به بازار آزاد، اقتدار دولتی در این کشورها کاهش یافته و زمینه هرج و مرج در این سرزمین‌ها افزایش می‌یابد که این مسئله می‌توانست به برهم خوردن نظم منطقه‌ای موجود بینجامد و منافع روسیه در منطقه را به خطر بیاندازد. از این‌رو، نظام بازار غربی در نقطه‌ی مقابل سامانه‌ی حکمرانی در کشورهای آسیای مرکزی و روسیه قرار می‌گیرد.

• منطقه‌گرایی اقتصادی

منطقه‌گرایی اقتصادی به معنای همسوسازی سیاست‌های اقتصادی و علاقه به همکاری‌های منطقه‌ای با استفاده از نهادهای منطقه‌ای است که در آن بخشی از اقتدار دولت به نهاد بالاتر واگذار می‌شود. در این چارچوب نهادی، کشورهای یک منطقه می‌کوشند اولویت را به سیاست‌های مشترک منطقه‌ای به جای سیاست‌های ملی بدهند. در چنین برداشتی، کوشش می‌شود تا کشورهای عضو منطقه، نظام اقتصادی خویش را از حالت اختلاف و ناهم‌سویی به هماهنگی مسیر داده و

گفت‌وگوهای چندجانبه نهادی را برای حل مشکلات مشترک اقتصادی، مالی و تجاری روی دست گیرند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۶: ۱۰۹-۱۱۰).

امریکا در بیست سال جمهوریت کوشید افغانستان را وارد فازی نماید که با ارزش‌های بازار آزاد هماهنگ باشد، تا از این راه بتواند سرمایه‌گذاری خارجی را جذب کند. نسخه‌ی منطقه‌گرایی اقتصادی امریکایی، اولویت بر بازار آزاد و عدم دخالت دولت در جریان سرمایه می‌دهد، در حالی که منطقه‌گرایی در نگاه روسی، امنیتی محور بوده و کوشش روسیه بر منطقه‌گرایی، ایجاد کمربند محافظتی در برابر رژیم‌های اقتصادی است که می‌تواند امنیت منطقه‌ای را با خطر روبرو سازد. چرا که برپایی منطقه اقتصادی با هنجارهای لیبرال، به معنی تضعیف اقتدار دولت به نفع نهاد بیرونی است؛ چیزی که برای روسیه و شرکای او پذیرفتنی نیست. در منطقه‌گرایی؛ به ویژه منطقه‌گرایی باز، دولت نمی‌تواند به نفع امنیت در اقتصاد مداخله نماید و در صورت عدم مداخله، کشورهای متحد روسیه در اطراف افغانستان کنترل خود را بر بازار و شهروندان از دست می‌دهند و برتری امنیتی روسیه با خطر روبرو می‌شود.

نکته دیگری که به همین اندازه برای روسیه اهمیت دارد، نگاه متفاوت آن به منطقه‌گرایی است. منطقه‌گرایی امریکایی نهادمحور است، در حالی که منطقه‌گرایی روسی غیرنهادی و مبتنی بر تصامیم مشترک دولت‌ها در چارچوب نشست‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی است که در ادبیات غربی به آن چندجانبه‌گرایی می‌گویند (ن. وایزمن و کر، ۱۳۹۵). فشرده سخن این که برداشت متفاوت از پیوستن افغانستان در منطقه به بازار آزاد یا بازار کنترل‌شده، این کشور را در مسیر پیچیده‌ای قرار داده بود.

نتیجه‌گیری

پس از بررسی اهداف متعارض سیاست خارجی روسیه و آمریکا، نشان داده شد که سیاست‌های هر دو کشور در افغانستان در ابعاد گوناگون نظامی، سیاسی و اقتصادی به کاهش امنیت این کشور منجر شده است. محورهای سیاسی رقابت این دو کشور عبارت‌اند از سیاست کاهش نفوذ متقابل، یارگیری منطقه‌ای (آمریکا از هند و عربستان، روسیه از چین، ایران و پاکستان)، مخالفت بر سر حضور نظامی، به ویژه پس از ۲۰۱۴ و نفوذ بر فرایند صلح افغانستان. فشرده این‌که هر دو کشور می‌کوشیدند با منطق ریالیستی متناسب با جایگاه شان در نظام بین‌الملل، موازنه ایجاد نمایند. سیاست متضاد این دو کشور سبب کاهش توان دیپلماتیک افغانستان در سطح منطقه‌ای شد. زیرا افغانستان متحد غرب بود، در حالی که کشورهای منطقه در همسویی با روسیه مخالف غرب بودند و از این‌رو با این سیاست‌ها امکان اعتمادسازی وجود نداشت. نبود اعتمادسازی منجر به نقش بیشتر کشورهای مخالف آمریکا شد و در نتیجه ثبات و امنیت سیاسی (امنیت حکومت، امنیت ایدولوژی دولت) صدمه دید.

محورهای نظامی رقابت روسیه و آمریکا را نیز موارد زیر تشکیل می‌دادند: اختلاف بر سر خروج نیروهای خارجی که آمریکا تا ۲۰۲۱ آن‌ها را نگه داشت، در حالی که روس‌ها خواهان خروج زودهنگام بودند؛ ایجاد پایگاه‌های نظامی در شهرهای مهم افغانستان، که امریکایی‌ها خواهان تقویت آن‌ها بودند و روس‌ها مخالف سرسخت این پایگاه‌ها؛ و گسترش جنگ به شمال، که امریکایی‌ها آن را در دستورکار قرار داده و می‌خواستند کشورهای آسیای مرکزی را ناآرام و حکومت‌های غیراقتدارگرا روی کار آورد، در حالی که روسیه با این سیاست مخالف بود، زیرا در صورتی رژیم‌های آسیای مرکزی دموکرات می‌شدند، روسیه متحدین خود را از دست می‌داد و حیات خلوتش تهدید می‌شد. این سیاست‌ها زمینه‌ساز کاهش توان دولت

افغانستان در کنار زدن دشمنان خود و توانمند شدن نیروهای مخالف دولت گردید. از همین رو پس از ۲۰۱۴ که روس‌ها آشکارا به دنبال به چالش کشیدن در افغانستان بودند، بیش از نیمی از خاک افغانستان به دست مخالفان مسلح دولت درآمد.

محورهای رقابت اقتصادی این دو کشور هم در زمینه انرژی، سرمایه‌داری جهانی و منطقه‌گرایی اقتصادی بود. در حالی که آمریکا می‌خواست انرژی این منطقه از نفوذ روسیه آزاد شود، روسیه خواهان حفظ جایگاه خویش در زمینه انرژی بود. از همین رو امنیت اقتصادی افغانستان تحت تاثیر این سیاست‌ها قرار گرفت. زیرا، اگر پروژه‌های تاپی و مانند آن از افغانستان می‌گذشت (سیاست کاهش نفوذ روسیه از سوی آمریکا)، افغانستان می‌توانست نیازمندی‌های انرژی خود را برطرف نماید. افزون بر آن از امتیاز لوله‌هایی که از خاک آن می‌گذشت، نیز مستفید می‌شد.

سرمایه‌داری و ایجاد مناطق اقتصادی هم کانون اختلاف شان بود. زیرا آمریکا خواهان بازکردن درهای کشورهای منطقه و شکل‌دهی به منطقه‌گرایی باز بود، که این امر با نقشی که روسیه برای خود در مناطق نزدیک (مانند آسیای مرکزی و غرب آسیا) تعریف کرده بود، ناسازگار افتاد. کوشش آمریکا برای شکل دادن به منطقه‌های اقتصادی و ادغام افغانستان و کشورهای منطقه با رویکرد لیبرالی، با دید روسی در باره منطقه‌گرایی سازگاری نداشت. در نتیجه افغانستان از دید اقتصادی نیز ناامن ماند.

در یک جمع‌بندی باید گفت: با بررسی شاخص‌های رقابت هر دو کشور در افغانستان، دیده می‌شود که هر دو کشور می‌کوشیدند با یارگیری از میان شرکای شان، نفوذ یک‌دیگر را خنثی و قدرت هم‌دیگر را متوازن بسازند. این مسئله سبب شده است که افغانستان میان این دو بازیگر گیر مانده و در سیاست‌های امنیتی خود

با چالش روبه‌رو شود. زیرا سیاست‌گذاری امنیتی شرایط مساعدی می‌طلبد که بتوان منافع گروه‌های بین‌المللی، کشورهای همسایه و مناطق پیرامون و قدرت‌های بزرگ را همسو کرد. مگر با چالش‌های یادشده توان افغانستان برای متوازن‌سازی منافع متعارض روسیه و آمریکا به تحلیل رفته و در نتیجه ناکام مانده است. نمونه آن، گفت‌وگوهای صلح دوحه است که بیرون از کنترل دولت جریان داشت: کشورهای قدرتمند و کشورهای منطقه با طالبان سال‌ها پیش وارد گفت‌وگو شده بودند؛ بدون این‌که دولت افغانستان در جریان باشد. از این‌رو، واگرایی در سیاست افغانستان درباره‌ی مسائل امنیتی شدت بیشتری یافت و فرایند صلح افغانستان شکست خورد و دولت فروپاشید.

منابع

۱. آچاریا، آمیتا (۱۳۹۹) پایان نظم جهانی آمریکایی، مترجم: عبدالمجید سیفی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۲. افخمی، محبوب‌الله (۱۳۹۷) «موقعیت عایق افغانستان و ترکیه در نظم‌های منطقه‌ای و تأثیر آن بر امنیت افغانستان از ۲۰۰۱-۲۰۱۴» فصل‌نامه دیپلوماسی و مطالعات بین‌المللی، سال سوم، شماره نهم و دهم، صص ۵۳-۸۰.
۳. افخمی محبوب‌الله (۱۳۹۷) ائتلاف‌های جدید قدرت‌های بزرگ در جنوب آسیا و پیامدهای امنیتی آن برای افغانستان، دور نخست، شماره (۹۸)، بهار و تابستان، ۱۰۲-۸۹.
۴. انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان (۱۳۹۶) بررسی سیاست خارجی روسیه در افغانستان (میزگرد)، قابل دسترس در پیوند زیر:
https://www.aiss.af/assets/aiss_news/33d2b827c138829c6eca1a2519779179.pdf
۵. بروکس، استیفن جی و ویلیام ولفورث (۱۳۹۵) جهان نامتوازن، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌الملل.
۶. جعفری، موسی و عتیق‌الله جعفری (۱۳۹۷) سیاست خارجی متحول ایالاتمتحده آمریکا در افغانستان پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱؛ از منظر واقع‌گرایی تهاجمی، فصل‌نامه علمی-پژوهشی کاتب، سال ۱، شماره ۷۷، زمستان ۷، صص ۶۶-۹۹.

۷. حضوری، شریف (۱۳۹۶) دیپلماسی فعال روسیه در قبال افغانستان: تلاش برای بقا یا رقابت با امریکا، سایت اطلاعات روز، قابل بازیافت در پیوند زیر:
<https://www.etilaatroz.com/47058/>
۸. خوش فطرت، خان محمد (۱۳۹۸) جنگ‌های نوین و پیدایش دوباره طالبان، کابل: دانشگاه افغانستان
۹. دان، تیم، و برایان سی. اشمست (۱۳۹۲) «رئالیسم» در کتاب جان بلیس و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (ص. ۳۱۹-۲۶۴). تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
۱۰. دولت یار، احمدخان (۲۰۲۱) «فاکتورهای به قدرت رسیدن مجدد طالبان و آینده افغانستان» BÖLGESEL ARAŞTIRMALAR DERGİSİ، دوره ششم (شماره دوم)، ۴۳۳-۴۵۵.
۱۱. رحیم صفوی، سیدیچی و همکاران (۱۴۰۰) «دیدگاه‌ها و نظریات آمریکا در جنگ با افغانستان (۲۰۰۱) با تطبیق در دو مقطع زمانی قبل و بعد از آن»، فصل نامه مطالعات دفاعی استراتژیک، سال نوزدهم، شماره ۶۸، صص ۱۵۱-۱۶۸.
۱۲. سادات، غلامرضا (۱۴۰۳) رقابت روسیه و امریکا در افغانستان، پایگاه روایت، قابل دسترس در پیوند زیر: <https://revayataf.com/>
۱۳. سازمند، بهاره (۱۳۹۰) سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
۱۴. سعیدی، احمد (۲۰۱۷)، رقابت آمریکا و روسیه در افغانستان، سایت جام غور، قابل دسترس در پیوند زیر: <https://jameghor.com/article/>
۱۵. سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۴۰۰) «خروج امریکا از افغانستان؛ بازتاب استراتژی بازموازنه» فصل نامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، دوره سیزدهم (شماره دوم (پیاپی ۶۸) صص ۲۳۳-۲۵۸.
۱۶. شاهین، حسین الله و مری جان محمدی (۱۳۹۹) «تحلیل بی‌ثباتی سیاسی افغانستان از چشم‌انداز مکتب کپنهاگ با تأکید بر آرای ویور از ۱۳۸۴-۱۳۹۹»، فصل نامه دیپلوماسی و مطالعات بین المللی، سال پنجم، شماره پانزدهم و شانزدهم، صص ۱۳۳-۱۵۲.
۱۷. شهریار، ضیا (۲۰۱۸) رقابت روسیه و آمریکا در مذاکرات صلح با طالبان؟ سایت بی بی سی، قابل بازیافت در پیوند زیر: <https://www.bbc.com/persian/afghanistan-42724070>

۱۸. عاقلی، مصطفی (۱۳۹۶) «تأثیر رقابت چین و هند در جنوب آسیا بر امنیت افغانستان»، فصل‌نامه رنا، دور نخست، شماره هفتم، صص ۸۵-۱۰۰
۱۹. عاقلی، مصطفی و صحبا اعظمی (۱۳۹۹) تضاد ایران و سعودی و گسترش افراط‌گرایی در افغانستان، فصل‌نامه خورشید، سال اول، شماره اول، صص ۵۷-۷۷
۲۰. عاقلی، مصطفی و جمیل احساس (۱۳۹۸) «پویایی‌شناسی طلبان و شکست پروژه صلح»، فصل‌نامه دیپلوماسی و مطالعات بین‌المللی، سال چهارم، شماره سیزدهم، صص ۷-۳۰.
۲۱. عاقلی، مصطفی و ماندانا تیشه‌یار (۱۴۰۳) «عوامل داخلی فروپاشی «جمهوری» چهارم در افغانستان»، فصل‌نامه غرب آسیا، دور نخست، شماره دوم، صص ۳۲-۶۶.
۲۲. عاقلی، مصطفی و محبوب‌الله افخمی (۱۳۹۹) «بررسی عوامل محدودکننده سیاست خارجی افغانستان»، فصل‌نامه دیپلوماسی و مطالعات بین‌المللی، سال پنجم، شماره هفدهم، صص ۳۳-۷۶.
۲۳. غفوری، عبدالصبور (۱۳۹۶) سیاست خارجی امریکا در افغانستان از آرمان‌گرایی به عمل‌گرایی، فصل‌نامه دیپلوماسی و مطالعات بین‌المللی، سال دوم شماره دوم. صص ۳-۳۰
۲۴. غفوری، عبدالصبور (۱۳۹۹) رویارویی هند و چین و کاهش امنیت در افغانستان، فصل‌نامه دیپلوماسی و مطالعات بنی‌المللی، سال پنجم، شماره هجدهم، صص ۱۱۱-۱۲۶
۲۵. فاطمی‌نژاد، سیداحمد و سید مجتبی علوی (۱۴۰۲) «تبیین امنیت ملی افغانستان در پرتو منازعه آمریکا و ایران (۲۰۲۱-۲۰۰۱)» پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، دوره ۱۱ شماره ۲، شماره پیاپی ۲۲، صص ۲۴۵-۲۶۸.
۲۶. فرجاد، سمیع (۱۳۹۹) توسعه‌نیافتگی افغانستان و ناپایداری سیاست خارجی افغانستان، فصل‌نامه دیپلوماسی و مطالعات بنی‌المللی، سال پنجم، شماره هجدهم، صص ۷-۲۵
۲۷. فرجی‌راد و همکاران (۱۳۹۰) استراتژی جدید ایالات متحده آمریکا و امنیت ملی افغانستان، فصل‌نامه علمی - پژوهشی نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی - سال چهارم، شماره اول، زمستان، صص ۱۶۰-۱۷۰
۲۸. فصیحی‌دولت‌شاهی، محمدمعارف (۱۳۹۳) سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین (از تعامل تا تقابل باغرب)، فصل‌نامه علمی - تحقیقی غالب، شماره ۱، بهار، صص ۸۲-۹۸

۲۹. کریمی، وحیدالله (۱۳۹۷) «حمایت آی اس آی پاکستان از گروه‌های تندرو و گسترش ناامنی در افغانستان»، فصل‌نامه دیپلماسی و مطالعات بین‌المللی، سال سوم، شماره نهم و دهم، صص ۱۳۵-۱۵۹.
۳۰. گران‌مایه، الی و کادری لیک (۱۳۹۸) زوج قدرت جدید: روسیه و ایران در خاورمیانه، در سیاست خارجی روسیه (خارج دور)، ویراست و گردآوری سعید خاوری‌نژاد، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.
۳۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۳) واقع‌گرایی، در تحول نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: نشر سمت.
۳۲. مقدس، اعظم (۱۴۰۰) «بررسی علل و زمینه‌های بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان از ۲۰۱۵-۲۰۲۱؛ یک تحلیل سه‌سطحی» دوفصل‌نامه علمی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره نهم (شماره دوم پاییز و زمستان)، ۵۵-۸۲.
۳۳. میرشایمر، جان (۱۳۹۳) تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلام‌علی چگنی‌زاده، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.
۳۴. نیکویی، کام‌بخش (۱۳۹۶) پیشینه تمرکزگرایی در نظام سیاسی افغانستان، فصلنامه رنا، شماره ۷، صص ۹۳-۱۰۸.
۳۵. والتس، کنت (۱۳۹۴) نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه: روح الله طالبی آرانی، تهران: مخاطب.
۳۶. وایزمن، جفری و پالین کر (۱۳۹۳) دیپلماسی در عصر جهانی‌شدن؛ از تیوری تا عمل، مترجم: عباس کاردان، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۳۷. هال، گریگوی. ا (۱۳۹۴) اقتدار، ارتقا و استیلا: چین، روسیه و امریکا به دنبال ارتباطات و قدرت، ترجمه غلام‌علی چگنی‌زاده و مرتضی دامن‌پاک‌جامی، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.

38. Agreement for Bringing Peace to Afghanistan between the Islamic Emirate of Afghanistan which is not recognized by the United States as a state and is known as the Taliban and the United States of America, (2024) U.S. Department of State (.gov) see below link: <https://www.state.gov/wp-content/uploads/2020/02/Agreement-For-Bringing-Peace-to-Afghanistan-02.29.20.pdf>

39. Akbari, Mohammad Qasim (2023) US Foreign Policy Towards Afghanistan. Brief from 2001 to 2022, Academic Journal of History and Idea, 10 (6) <https://doi.org/10.46868/atdd.2023.609>.
40. Enduring Strategic Partnership Agreement Between the United States of America and The Islamic Republic of Afghanistan, (2024) U.S. Department of State (.gov) see below link: <https://www.state.gov/wp-content/uploads/2019/02/12-704-Afghanistan-Relations.pdf>
41. Fischer, Sabine and Angela Stanzel (2021), "Afghanistan: The West fails a win for China and Russia", SWP (Stiftung Wissenschaft und Politik) German Institute for International and Security Affairs, No.50
42. Fukuyama, Francis (2006) The End of History and the Last Man, New York, harper perennial.
43. Grise, Michelle and Alexandra t. Evans (2023), The Drivers of and Outlook for Russian-Iranian Cooperation, Perspective Expert Insights on a Timely Policy Issue. RUND, see below link: https://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/perspectives/PEA2800/PEA2829-1/RAND_PEA2829-1.pdf
44. Huntington, Samuel p. (1996) The Clash of Civilizations and Remarking of World Order, Simon Schuster Rockefeller Center, New York, NY10020.
45. Janse, Diana (2021) Russian Interests in Afghanistan, SEEUS, see: <https://www.ui.se/globalassets/ui.se-eng/publications/sceeus/russian-interests-in-afghanistan.pdf>
46. Kanapiyanova, Zhuldyz (2020) "The US and Russian Policy Toward Central Asia in the Framework of the Geopolitical Theory", Eurasian Research Journal, ERJ, Vol. 2, No. 2, pp. 55-68.
47. Lang, Józef (2014) Afghanistan: the view from Russia. European Union Institute for Security Studies, see: https://www.iss.europa.eu/sites/default/files/EUISSFiles/Alert_10-Afghanistan_view_from_Russia.pdf
48. Laruelle, Marlene (2011) "Russia's Strategies in Afghanistan and Their Consequences for NATO", Research Paper, Research division- NATO Defense College, Rome-No.69.
49. Mearsheimer, J.J. (2001) The Tragedy of Great Power Politics. New York: W.W. Norton & Company.
50. Purnell, Jon R (2005) US-Uzbek Relation, United States Ambassador to Uzbekistan, The Ambassadors Review. See below link: https://s3.amazonaws.com/caa-production/attachments/237/C_Pages35to40.pdf?1366918958
51. Sangar, Kanoshko (2016) Afghanistan's significance for Russia in the 21st Century Interests, Perception and Perspectives, Politics in Central Europe (ISSN: 1801-3422) Vol. 12, No. 1 DOI: 10.1515/pce-2016-0004.
52. Security and Defense Cooperation Agreement between the United States of America and the Islamic Republic of Afghanistan, (2024) U.S. Department of State (.gov) see below link: <https://2009-2017.state.gov/documents/organization/244487.pdf>
53. Sutter, Robert (2018) "How the United States Influences Russia-China Relations", Congressional and Media Affairs, Issue of Asia Policy, no 13, pp: 1-45.
54. Tell, Ashley J. and Jeff Eggers (2017) U.S. POLICY IN AFGHANISTAN: Changing Strategies, Preserving Gains, Washington, D.C. Carnegie Endowment for International Peace.
55. Trenin, Dmitri and Alexei Malashenko (2010) Afghanis A View From Moscow, Washington, D.C. Carnegie Endowment for International Peace.
56. Trenin, Dmitri and Alexel Malashenko (2010) Afghanistan: A View from Moscow, Carnegie Endowment for International Peace, Washington, D, C. 20036.
57. Zakaria, Fareed (2008) The Post- American World, New York, Norton and company.